

## لزوم یا عدم لزوم تسلیم اصل وکالتنامه وکیل دادگستری به دادگاه

وکیل علی اصغر مرادی گوارشکی<sup>۱</sup>

### مقدمه:

از آن جا که اخیراً نظریه ای به میان آمده مبنی بر این که وکالتنامه‌ی وکیل از مدارک انحصاری پرونده است و باید اصل آن پیوست پرونده گردد و با تسلیم رونوشت یا کپی مصدق وکالتنامه، سمت وکیل محرز نمی شود و بالتبع، دادخواست یا لایحه‌ی اعلام وکالت از وکیلی که رونوشت یا کپی مصدق وکالتنامه را پیوست کرده است پذیرفته نخواهد شد یا اگر غفلتاً پذیرفته شود حسب مورد، قرار ردّ دعوی یا قرار ردّ وکالت وکیل صادر خواهد گردید و بعضاً بر تنظیم و تسلیم قرارداد حق الوکاله به ضمیمه‌ی وکالتنامه نیز اصرار و تکلیف میگردد لذا بنده بر آن شدم که از توجه به قوانین و مقررات مربوطه، نوشتار پیش رو را به دست دهم:

### ناسخ و منسوخ:

نظریه‌ی «لزوم تسلیم اصل وکالتنامه»، عمدتاً بر پایه‌ی استنباط از ماده ۳۲ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵، ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ و ماده ۳۳ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (آ.د.م.) مصوب ۱۳۷۹ می‌باشد. ماده ۵۹ قانون آ.د.م. ۱۳۷۹ می‌گوید: «اگر دادخواست توسط ولی، قیم، وکیل و یا نماینده قانونی خواهان تقدیم شود رونوشت سندی که مثبت سمت دادخواست دهنده است، به پیوست دادخواست تسلیم دادگاه می‌گردد.»

در ماده ۳۲ از قانون وکالت ۱۳۱۵ آمده بوده است: «وکلا باید با موکل خود، قرارداد حق الوکاله تنظیم و مبادله نمایند و نسخه ثانی قرارداد را به ضمیمه وکالتنامه به دفتر محکمه تسلیم دارند . . .»

### چکیده:

وکالتنامه دلیل سمت است نه خود سمت؛ وکالتنامه موضوعیت ندارد؛ به هر طریقی که سمت وکالت، محرز شود کفایت می کند؛ در آیین دادرسی، اصل احراز سمت است و اموری مانند تمبر مالیاتی، فرع بر اصل هستند؛ فروع نباید اصل را تحت الشعاع قرار دهند؛ در عقد وکالت، حق الوکاله از ارکان عقد نیست؛ اگر قرارداد حق الوکاله وجود نداشته باشد خللی به اصل وکالت وارد نمی آید؛ فرم وکالتنامه می تواند متضمن قرارداد حق الوکاله نیز باشد.

### کلید واژگان:

وکالتنامه، سمت، نص قانون، اختیارات وکیل دادگستری، قرارداد حق الوکاله



در نظریه ی «لزوم تسلیم اصل وکالتنامه» ماده ۳۲ قانون وکالت، «خاص» و ماده ۵۹ قانون آ.د.م.، «عام»، تلقی شده است: عامّ مؤخرالتصویب، ناسخ خاصّ مقدم التصویب نمی تواند باشد؛ پس باید مقررات ماده ۳۲ را ملاک دانست و از توجه به ماده ۳۳ از قانون آ.د.م. و ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم، گفت که باید اصل وکالتنامه را وکیل به دادگاه تسلیم نماید تا پیوست پرونده شود و الا سمت وکیل محرز نخواهد شد؛ تسلیم رونوشت و کپی وکالتنامه، قابل قبول نیست.

قانون آیین دادرسی مدنی در تاریخ ۱۳۷۹/۱/۲۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است. برابر ماده ۵۲۹ از این قانون، قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ و الحاقات و اصلاحات آن و مواد ۱۸ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ و ۳۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳، نسخ صریح و سایر قوانین و مقررات در موارد مغایر، ملغی (نسخ ضمنی) گردیده است. پس ماده ۵۹ قانون آ.د.م. میتواند مقررات ماده ۳۲ قانون وکالت ۱۳۱۵ را در قسمتی که مغایر است نسخ کرده باشد.

۱ - ماده ۳۳ از قانون آیین دادرسی مدنی جدید گفته است: «وکلائی متداعیین باید دارای شرایطی باشند که به موجب قوانین راجع به وکالت در دادگاه‌ها برای آنان مقرر گردیده است.» این ماده در اصل برای این منظور در قانون آورده شده است که بگوید هر کسی در دادگاه نمی تواند به عنوان وکیل متداعیین در امر دادرسی دخالت کند. بلکه متداعیین باید وکلای خود را از میان وکلای دادگستری برگزینند. به دیگر سخن باید گفت که این ماده در صدد بیان این مطلب است که وکالت در دادگستری، مختص وکلای دادگستری است. برای این که معلوم باشد وکیل دادگستری مورد نظر قانون، چه کسی است در همین ماده پس از حرف ربط «که» تبیین شده که وکیل باید شرایط مقرر در قوانین راجع به وکالت را دارا باشد.

ماده ۳۳ هیچ ربطی به «وکالتنامه» ندارد و فقط راجع به شرایط خود «وکیل» است؛ شرایط وکیل که داشتن تحصیلات عالی و گذراندن دوره کارآموزی و اخذ پروانه وکالت دادگستری است در قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ و لایحه استقلال کانون وکلا مصوب ۱۳۳۳ و قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت مصوب ۱۳۷۶ آمده است.

۲ - حکم ماده ۵۹ از قانون آیین دادرسی مدنی، بر خلاف آن چه در نظریه ی «لزوم تسلیم اصل وکالتنامه» گفته شده است، عام نیست بلکه خاص است. اگر دقیق به مباحث قانون آیین دادرسی مدنی بنگریم می‌بینیم که این ماده ۵۹ در محث «پیوست‌های دادخواست» آورده شده است؛ وکالتنامه هم یکی از پیوست‌های دادخواست است؛ در این ماده تصریح شده که اگر دادخواست توسط وکیل تقدیم شود رونوشت سندی که مثبت سمت دادخواست دهنده است تسلیم دادگاه می‌گردد؛ یعنی، آن چه لزوماً برای احراز سمت دادخواست دهنده باید پیوست

پرونده گردد و کافی است رونوشت یا همان کپی وکالتنامه است و از این ماده، لزوم تسلیم اصل وکالتنامه، استنباط نمی شود؛ بلکه نص ماده تصریح به «رونوشت» دارد.

ذکر دیگر عناوین نمایندگی قانونی مانند «ولی» یا «قیم» در این ماده سبب نمی شود که ما حکم راجع به وکیل را «عام» تلقی کنیم. هیچ واژه‌ای در این ماده به چشم نمی خورد تا نشان دهد «وکیل» مورد نظر قانون گذار، افراد دیگری علاوه بر وکلای دادگستری را هم شامل می شود. هنگامی می توان حکم یک ماده را عام تلقی کرد که الفاظ و عناوین عام در آن به کار رفته باشد و دامنه ی شمول آن، شامل افراد متعددی گردد. چنان چه فقط عبارت «نماینده ی قانونی خواهان» در ماده ۵۹ می آید یا از عباراتی نظیر «هر یک از نمایندگان قانونی خواهان»، «کلیه ی نمایندگان خواهان» و سایر الفاظ عام استفاده شده بود و اسمی از «وکیل» به میان آورده نمی شد ممکن بود بگوییم که «نماینده قانونی» عنوانی است عام و شامل هم وکیل می شود و هم قیم و غیر آنها و نمی تواند حکم خاص مذکور در ماده ۳۲ قانون وکالت را نسخ کند.

اما در ماده ۵۹ به طور خاص از «وکیل» نام برده شده است و در خصوص «وکیل» بیان حکم شده است و منحصراً منظور، وکیل دادگستری است؛ یعنی، همان وکیلی که طبق ماده ۳۳ قانون آ.د.م. حق وکالت در دادگاهها را دارد و نه کس دیگر. این که استدلال شود برابر ماده ۱۵ و تبصره ی آن از قانون امور حسبی، اشخاص ذی نفع میتوانند شخصاً در دادگاه حاضر شوند یا نماینده بفرستند و نماینده، اعم از وکلای دادگستری یا غیر آنها است پس واژه ی وکیل در ماده ۵۹ میتواند شامل وکیل دادگستری و غیر آن هم بشود استدلال نادرستی است زیرا:

اولاً- در قانون آ.د.م. هر جا سخن از وکیل شده است منحصراً وکیل دادگستری مد نظر قانون گذار است و جز بر وکیل دادگستری بر کس دیگری اطلاق نمی یابد. پس لفظ وکیل هر چند مطلق آمده است ولی به طور خاص بر وکیل دادگستری حاکم است؛ به طور کل در دادگستری هر گاه سخن از «وکیل» می شود ذهن خواننده و شنونده، منصرف به همان فرد شایع و بارز می شود و آن فرد نیز کسی نیست مگر وکیل دادگستری. پس حکم ماده ۵۹ درباره ی وکیل، حکم خاص است؛ خاص جدید، خاص سابق (ماده ۳۲ قانون وکالت ۱۳۱۵) را در قسمت مغایر نسخ کرده است. ثانیاً- رسیدگی به امور حسبی طبق ماده ۱ آن قانون، متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه ی دعوی از طرف آنها نیست تا ضرورت داشته باشد «وکیل دادگستری» به عنوان فردی متخصص دخالت کند؛ برابر ماده ۲ از همان قانون نیز رسیدگی به امور حسبی تابع مقررات قانون امور حسبی است مگر آن که خلاف آن مقرر شده باشد؛ در ماده ۱۳ از قانون امور حسبی گفته شده که درخواست در امور حسبی ممکن است کتبی یا زبانی باشد؛ یعنی، بر خلاف قانون آ.د.م. که در ماده ۵۱ آن گفته شده است درخواست باید به زبان فارسی بر روی برگهای

چاپی مخصوص نوشته شود، برای رسیدگی به امور حسبی، نیاز به تقدیم دادخواست نیست. ماده ۵۹ نیز در مبحث پیوست‌های دادخواست است و چون در امور حسبی اساساً دادخواست نوشته نمی‌شود پس این مقررات ماده ۵۹ بالکل منصرف از رسیدگی در امور حسبی است و در نتیجه باید گفت وکیلی که در ماده ۵۹ مورد اشاره است شامل نمایندگی شخص ذی‌نفع مذکور در ماده ۱۵ قانون امور حسبی نیست. ممکن است گفته شود که قانون آ.د.م. یک قانون عام است و قانون وکالت به نسبت آن، خاص می‌باشد و عام مؤخر نمی‌تواند خاص مقدم را نسخ کند!؟ در پاسخ گفته می‌شود که صرف عنوان قانون، ملاک تشخیص عام یا خاص بودن نیست. بلکه مقررات یا حکمی که در یک ماده از قانون آمده است نشان می‌دهد که عام است یا خاص. چه بسا در یک قانون عام، ماده‌ای با حکم خاص، بیاید و حکم خاص قبل از خود را نسخ کند. مهم این است که در ماده ۵۹ بالصراحه لفظ «وکیل» آمده است و غیر از وکیل دادگستری هیچ فرد دیگری را شامل نمی‌شود و استنباط بر خلاف این معنی، اجتهاد در مقابل نص است.

#### اشاره به مثال عام و خاص:

در مواد ۴۲ و ۴۳ و ... از قانون آ.د.م. مصوب ۱۳۷۹ مقرراتی درباره عدم امکان جمع بین اوقات دادگاه و عزل و استعفای وکیل، وضع شده است. مواد ۲۸ (اصلاحی ۱۳۴۶/۳/۲۹) و ۲۹ از قانون وکالت نیز مقرراتی را در همین خصوص، پیش بینی کرده بوده است. اکنون مواد ۴۲ و ۴۳ و ... از قانون آیین دادرسی مدنی که یک قانون عام نسبت به قانون وکالت تلقی می‌شود در قسمتی که مغایر باشد مواد ۲۸ و ۲۹ را نسخ می‌کند. چون حکمی که در ماده ۴۲ و ... از قانون آ.د.م. آمده است حکم خاص است. به هنگام وکالت در دعاوی ممکن است مقررات برخی از مواد قانون آ.د.م. نسبت به بعضی از مواد قانون وکالت یا لایحه استقلال قانون وکلا، خاص باشد و بدیهی است که خاص مؤخر، خاص مقدم را نسخ می‌کند.

#### نظریات مشورتی

اداره حقوقی قوه قضائیه طی نظریه مشورتی ۷/۶۲۱۱ - ۸۰/۷/۱۵ در پاسخ به پرسشی درباره ضمیمه نمودن فتوکپی یا رونوشت مصدق وکالت‌نامه‌ی وکیل، گفته است: «حسب ماده ۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی رونوشت سندی که مثبت سمت دادخواست دهنده است به پیوست دادخواست تسلیم دادگاه می‌گردد. بنابراین ضمیمه نمودن فتوکپی یا رونوشت مصدق وکالت‌نامه وکیل به دادخواست، صحیح و قانونی است و مقررات این ماده ناسخ ماده ۳۲ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ از حیث ارائه اصل وکالت‌نامه می‌باشد. ماده ۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی سابق نیز که اصل وکالت‌نامه را الزامی دانسته بود با تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ نسخ شده است.» (مجموعه تنقیح شده

قوانین و مقررات حقوقی، زمستان ۱۳۸۶، پاورقی صفحه ۱۹۴۱) اداره حقوقی قوه قضائیه هم - که مرجع رسمی استعلام‌های قضائی است - قائل به نسخ ماده ۳۲ قانون وکالت (از حیث ارائه اصل وکالتنامه) به وسیله ماده ۵۹ قانون آ.د.م. است. اگر اداره حقوقی قوه قضائیه قبلاً طی نظریه مشورتی ۷/۲۷۲۵ - ۱۳۷۳/۶/۳۰ گفته باشد: «وکلا باید نسخه اول وکالتنامه را ضمیمه دادخواست نمایند.» این نظریه:

اولاً- در زمان حاکمیت قانون سابق آ.د.م. مصوب ۱۳۱۸ بوده است. بدیهی است که وقتی قانون تغییر کند نظریه‌ای هم که مربوط به قانون قدیم بوده است به تبع خود قانون، ملغی است و دیگر جای استناد ندارد و نمیتوان به اداره حقوقی ایراد کرد که چرا قبلاً چنان نظری داده است. ثانیاً- در ماده ۷۶ قانون آ.د.م. مصوب ۱۳۱۸ هم تصریح به «اصل» نشده بوده است. هم چنان که در ماده ۳۲ قانون وکالت ۱۳۱۵ هم تصریح به «اصل» نشده است.

از سوی دیگر باید توجه داشت که حقوقدانان نیز دائماً به لحاظ مطالعه و تحقیق، ممکن است نظریه‌شان تغییر کند و لذا آن چه آخرین نظریه - ی یک حقوقدان هست باید آخرین مرجع، تلقی شود. نباید اختلاف در نظریات را دلیل بی اعتباری همه ی نظریات دانست. حتی در میان فقها نیز در باب استفتاء و استنباط احکام اسلامی، بارها دیده شده که یک فقیه، نظر و فتوای خود را تغییر داده و از نظر و فتوای پیشین خود عدول کرده است. این عدول از نظریه و فتوای قبلی به معنی عدم اعتبار همه ی نظریات وی نیست. بلکه بالعکس دلیل رشد و تعالی فقیه است. لذا در میان نظریات مشورتی اداره ی حقوقی، نظریه ی شماره ۷۶۲۱۱- که در آن به نسخ ماده ۳۲ توسط ماده ۵۹ تصریح شده است ملاک و مرجع است؛ چون جدیدتر است. سایر نظریات قبلی آن اداره را در صورت تعارض باید منسوخ تلقی کرد.

نظریه ی مشورتی شماره ۷/۶۲۰۱: «اولاً- گرچه مستنداً به ماده ۳۲ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ وکلا بایستی عین نسخه اول وکالتنامه تنظیمی را به دفتر دادگاه تسلیم دارند تا ضمیمه پرونده‌ای گردد لیکن وکیل لازم نیست برای هر دعوی، مستقلاً وکالتنامه تنظیم و تقدیم کند و در این قبیل موارد پیوست کردن رونوشت، گراور یا فتوکپی مصدق وکالتنامه برای احراز سمت وکالت وکیل کافی است. ثانیاً- در صورتی که سمت وکیل به وکالت رسمی دادگستری نیز از وکالتنامه رسمی تنظیمی در دفتر اسناد رسمی احراز شود تقدیم آن به دادگاه بلا مانع است و الا وکالتنامه فرم مخصوص قانون وکلا نیز بایستی به دادگاه تقدیم گردد.» (مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی چاپ قوه قضائیه، زمستان ۱۳۸۶، پاورقی صفحه ۱۹۴۱)

حتی آراء وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور هم مادامی اعتبار دارد که اصل قانون مورد استناد در رأی، نسخ و ملغی نشده باشد. چه

بسا دیده شده که حتی خود دیوان عالی کشور و یا دیوان عدالت اداری در یک رأی وحدت رویه، از نظریه ی قبلی خود عدول کرده اند. بدیهی است که این عدول را نباید موجب بی اعتباری همه نظریات به ویژه نظریه ی مؤخر دانست.

با توجه به حکم خاص مقرر در ماده ۵۹ قانون آ.د.م. هیچ تکلیفی برای وکیل در الزام به تسلیم اصل وکالتنامه نیست. همین که وکیل، کپی مصدق وکالتنامه را به دادگاه بدهد و پیوست پرونده نماید، سمتش محرز است.

در نظریه ی «لزوم تسلیم اصل وکالتنامه» گفته شده است: «اگر وکیل، رقم حق الوکاله را روی فتوکپی قید و سپس فتوکپی را مصدق کند این رونوشت با اصل تطابق ندارد و تصدیق وکیل، گزارش خلاف واقع است.» این گفته، سخن نادرستی است. زیرا آن چه با قلم روی فتوکپی نوشته می شود خود، اصل است و تصدیق کپی، منصرف از این «رقم حق الوکاله» است که با دست نوشته شده است و چون از قبل در متن وکالتنامه قید شده که حق الوکاله «برابر تعرفه» است پس درج رقم حق الوکاله بر روی فتوکپی هم که بر اساس تعرفه است یک «حقیقت» است و اصلاً خلاف واقع نمی باشد. آری اگر از نسخه تغییر داده شده کپی گرفته شود و این کپی برابر اصل گردد، گزارش خلاف واقع است ولی درج مبلغ بر روی کپی وکالتنامه، مشکلی در پی ندارد و وکیل صرفاً کپی را مصدق کرده است نه نوشته های غیر کپی را.

از سوی دیگر باید گفت که اگر نسخه ی اول وکالتنامه، مخصوص دادگاه باشد نافی عدم امکان تقدیم فتوکپی آن وفق ماده ۵۹ نیست. «اثبات شیء نفی ما عدی» نمی کند. این که در زیر نسخه دوم و سوم وکالتنامه نوشته شده «به کار بردن این ورقه به جای برگ اصلی وکالتنامه ممنوع است» معنایش این نیست که باید اصل نسخه ی اول را به دادگاه تسلیم کرد. هم چنان که اگر وکیل دادگستری وکالت خود از اصحاب دعوی را معالواسطه (از وکیل رسمی) گرفته باشد، بدیهی است که دادگاه نمی تواند وکیل دادگستری را وادار نماید اصل وکالتنامه ی رسمی محضری را هم پیوست پرونده نماید.

### تکمله :

با توجه به آن چه در بالا گفته شد معلوم است که حکم ماده ۵۹ قانون آ.د.م.، حکم خاص می باشد و ناسخ قوانین و مقررات معارض مقدم التصویب است و تسلیم رونوشت یا کپی وکالتنامه برای اثبات سمت وکیل، کفایت می کند. مع ذلک مطالبی هم که در زیر می آید ادله ی متعدده ای است بر اثبات عدم لزوم تسلیم اصل وکالتنامه وکیل به دادگاه و عدم تکلیف تنظیم قرارداد حق الوکاله جدا از وکالتنامه؛ یعنی، حتی اگر نص صریح ماده ۵۹ هم نمی بود باز از توجه به مواد دیگر در قانون آ.د.م. و قوانین و مقررات متفرقه و حتی رویه ی دادگاهها، فهمیده و ثابت می

شد که هیچ لزومی بر تسلیم اصل وکالت‌نامه‌ی وکیل یا تسلیم قرارداد حق‌الوکاله به دادگاه نیست؛ گاه پیش می‌آید که وکیل نمی‌تواند یا نباید اصل وکالت‌نامه‌ی خود را به دادگاه بدهد:

۱- در نظریه‌ی ای که مورد نقد است صحبت از «ارائه» اصل وکالت‌نامه شده است؛ «ارائه» در لغت به معنی «به رؤیت رساندن» یا «نشان دادن و نمایاندن» است؛ (فرهنگ رقی عمید، ۱۳۸۲، صفحه ۹۶) اگر همین معنای لغوی، مدّ نظر باشد تحصیل حاصل است؛ وکیل می‌تواند اصل وکالت‌نامه را به رؤیت دادگاه رسانده کپی مصدّق آن را پیوست پرونده نماید. اما اگر گفته شود که تسلیم اصل وکالت‌نامه، مدّ نظر است و سمت وکیل با تسلیم کپی مصدق، ثابت نمی‌شود و در نتیجه نمی‌تواند پیوست‌های دادخواست از جمله وکالت‌نامه‌ی خود را برابر اصل نماید و «دور باطل» پیش می‌آید در پاسخ گفته می‌شود: «وکالت‌نامه»، دلیل سمت است نه خود سمت؛ «وکالت‌نامه»، دلیل کاشف است نه دلیل ناقل؛ یعنی، وکالت‌نامه اثر کاشفیت دارد نه ناقلیت؛ پس خود وکالت‌نامه، موضوعیت ندارد. بلکه به هر طریقی که سمت وکیل احراز شود، کفایت می‌کند؛ قانون در این خصوص طریقت دارد. هم چنان که از اطلاق و صراحت ماده ۳۱ قانون آ.د.م. این معنی فهمیده می‌شود: «هر یک از متداعیین می‌توانند برای خود، حداکثر تا دو نفر وکیل انتخاب و معرفی نمایند»؛ یعنی، خود موکل همین که طی یک لایحه، وکیل خود را اسم برده معرفی به دادگاه کند، سمت وکیل محرز است.

در ذیل ماده ۳۴ از قانون آ.د.م. نیز آمده است که اگر وکالت در جلسه دادرسی داده شود مراتب در صورت جلسه قید و به امضای موکل می‌رسد. پس تنظیم و تسلیم یا ارائه‌ی وکالت‌نامه به شکل فرم چاپی مخصوص که در قوانین و مقررات راجعه به وکالت، پیش بینی شده است موضوعیت ندارد و هدف قانون‌گذار، احراز سمت وکیل است؛ به هر طریقی که این سمت، کشف شود کفایت می‌کند. این است که در ماده ۵۹ از قانون آ.د.م. نیز گفته شده اگر دادخواست توسط وکیل خواهان تقدیم شود رونوشت سندی که مثبت سمت دادخواست دهنده است، به پیوست دادخواست تسلیم دادگاه می‌گردد.»

در ماده ۳۴ هم چنین گفته شده که وکالت ممکن است به موجب سند رسمی یا غیر رسمی باشد؛ یعنی، وکیل دادگستری حتی اجازه‌ی قانونی دارد که وکالت را از موکل خود، مستقیماً در دفترخانه اسناد رسمی بگیرد. چهار نوع وکالت را قانونگذار در ماده ۳۴ نام برده و هر یک از این وکالت‌ها را نیز برای اثبات سمت وکیل دادگستری، کافی دانسته است:

- ۱- وکالت به موجب سند رسمی
- ۲- وکالت به موجب سند غیر رسمی
- ۳- وکالت تنظیمی نزد مأمورین سیاسی یا کنسولی در خارج از ایران
- ۴- وکالت داده شده در جلسه‌ی دادرسی.

فقط وکالت غیر رسمی (نوع دوم) است که نزد وکیل دادگستری تنظیم میشود. این نوع وکالت را باید روی فرم‌های مخصوصی که از سوی کانون وکلا چاپ شده است تنظیم کرد.

اگر قایل به تسلیم اصل وکالتنامه به دادگاه باشیم برای اجرای مقررات ماده ۳۴ به راهی بن بست خواهیم خورد. قانونگذار کار عبث و غیر قابل اجرا را تجویز نمی‌کند. مسایلی مانند تمبر مالیات، درج رقم حق الوکاله روی وکالتنامه و مانند آنها «موضوعیت» ندارد. بلکه دادگاه به هر طریقی می‌تواند به این امور برسد. مثلاً وقتی که در جلسه دادگاه، وکالت داده می‌شود آیا می‌توان رسیدگی را متوقف و یا وقت دادگاه را تجدید کرد تا وکیل را مکلف به پرداخت تمبر مالیات حق الوکاله نمود؟ اگر پاسخ مثبت باشد باید دوباره پرسید پس چه ضرورت و فوریتی را قانونگذار دیده بوده که اجازه دهد وکالت در همان جلسه دادرسی داده شود؟ آیا در دادگستری، احقاق حق افراد، اصل و ملاک است یا گرفتن مالیات؟ از سوی دیگر ممکن است بعداً در اثنای رسیدگی همان پرونده که وکالت در جلسه دادگاه داده شده است (در غیاب موکل) یک دعوای طاری پیش بیاید و یا یک دعوای مستقلی مطرح شود که وکالت داده شده در دادگاه شامل آن دعوای دیگر نیز بشود. در این صورت بدیهی است که چاره‌ای جز گرفتن کیپی یا رونوشت از صورت جلسه دادگاه - که در حکم وکالتنامه است - به عنوان دلیل سمت برای دعوای جدید نیست. پس نمی‌توان وکیل را ملزم به تسلیم اصل وکالتنامه کرد. در باب ماده ۳۴ می‌توان مثال‌های بسیاری را آورد ولی در این نوشتار، بیش از این مجال نیست.

پس هر دلیلی که کشف نماید عقد وکالت میان وکیل و موکل منعقد شده است کفایت می‌کند. وکالتنامه دلیل انعقاد عقد وکالت است نه خود عقد وکالت. اگر اصل وکالتنامه آتش بگیرد یا گم شود و یا به هر دلیلی از میان برود عقد وکالت باز هم پابرجا است مگر این که یکی از طرق ارتفاع وکالت (مذکور در ماده ۶۷۸ قانون مدنی) پیش بیاید.

به دیگر سخن باید گفت که حقوق در عالم اعتبارات، شکل می‌گیرد و به نفس ایجاب و قبول، عقد منعقد می‌گردد و این گونه است که در ماده ۶۵۸ قانون مدنی گفته شده: «وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود.» پس وکالتنامه، اصل نیست بلکه احراز سمت است که اصل است و این نیز با تسلیم فتوکپی مصدق، حاصل می‌گردد.

اگر در ماده ۹۶ قانون آ.د.م، تکلیف شده است اصل اسنادی که رونوشت آنها ضمیمه دادخواست شده است در جلسه دادرسی حاضر گردد این تکلیف اولاً برای ارائه و نشان دادن اصول اسناد به دادگاه و ملاحظه طرف دعوی است. ثانیاً خود، دلیل بر این است که تکلیفی برای پیوست نمودن اصول اسناد به دادخواست نبوده است؛ این تکلیف، مطلق است و شامل وکالتنامه وکیل نیز هست. پس همانا نشان دادن اصل وکالتنامه و تسلیم

کپیِ مصدق آن به دادگاه برای اثباتِ سمتِ وکیل، کافی است.

۲- نظریه‌ی مشورتی دیگری نیز به شماره ۷/۱۰۹ در تاریخ ۱۳۸۳/۱/۲۶ صادر شده و مؤید عدم لزوم تسلیم اصل وکالتنامه است: «با توجه به مقررات ماده ۵۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ۱۳۷۹، رونوشت سندی که مثبت سمت دادخواست دهنده باشد باید پیوست دادخواست شود و لذا چنانچه وکیل رونوشت یا تصویر وکالتنامه خود را پیوست نماید کافی است. (مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی چاپ قوه قضائیه، زمستان ۱۳۸۶، پاورقی صفحه ۲۰۲۶) رویه دادگاه‌ها نیز تا کنون چنین بوده که تصویر یا رونوشت وکالتنامه را می‌پذیرفته‌اند و این رویه که بیش از ۷۰ سال در کشور سابقه‌ی عمل دارد به عنوان «عرف» تلقی می‌شود و عرف نیز یکی از منابع حقوق است و قابل اعتنا و استناد می‌باشد. اگر قبلاً در نظریه مشورتی و یا از سوی برخی افراد (با تمسک به ماده ۷۶ قانون آ.د.م. ۱۳۱۸ یا ماده ۳۲ قانون وکالت ۱۳۱۵) سخن از تسلیم اصل وکالتنامه شده بوده است قانون آ.د.م. ۱۳۷۹ به هر گونه استنباط پایان داده و یک بار برای همیشه رفع ابهام کرده است و در ماده ۵۹ آن قانون می‌بینیم که قانونگذار، پیوست نمودن رونوشت دلیل سمت را تصریح نموده است.

اگر به دیده‌ی فقهی هم به این امر بنگریم باز باید بگوییم که سیره دادگاه‌ها در این ۷۰ سال و بیشتر، بر این بوده که رونوشت و یا تصویر وکالتنامه را می‌پذیرفته‌اند و لذا «سنت» دادگاه‌ها نیز بر همین روال بوده است و «اجماع» وجود داشته است. هیچ‌گاه نظریه مشورتی قبلی که گفته بود اصل وکالتنامه باید تسلیم شود در دادگاه‌ها رویه و معمول نشده بوده است.

۳- وقتی قایل به تسلیم اصل وکالتنامه در هر پرونده باشیم ناگزیر نمی‌توانیم وکالت به صورت کلی از موکل بگیریم و اگر حتی وکالتنامه کلی هم نوشتیم در اولین پرونده که اصل وکالتنامه را تسلیم کردیم در پرونده‌های بعدی، دیگر اصلی را در اختیار نخواهیم داشت که تسلیم دادگاه کنیم و در آن جا ناگزیر از تسلیم کپی خواهیم بود؛ در ماده ۶۶۰ قانون مدنی گفته شده که وکالت ممکن است به طور مطلق و برای تمام امور موکل باشد یا مقید و برای امر یا امور خاصی. قانون آیین دادرسی مدنی و قوانین راجعه به وکالت نیز تنظیم وکالتنامه‌ی کلی و مطلق را ممنوع اعلام نکرده است و لذا چون اصل، اباحه است پس مقررات ماده ۶۶۰ قانون مدنی در وکالت‌های دادگاه نیز پذیرفته می‌شود.

از سوی دیگر، در تصویب‌نامه‌ی مربوط به انعقاد قرارداد وکالت مؤسسات و شرکت‌های دولتی و سازمان‌های مشمول مقررات عمومی مصوب ۱۳۷۶/۸/۷ ناظر به تصویب‌نامه ۶۰۳۴- ۱۳۴۵/۷/۳۰ تجویز شده است که وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت، جهت اقامه یا

تعقیب یا دفاع دعاوی مربوط به خود با وکلای دادگستری قرارداد منعقد کنند؛ قراردادهای مذکور بر دو نوع است: الف- برای مورد خاص ب- برای مدت معین.

اگر قرارداد برای مدت معین نوشته شود و در آن نیز به وکیل به طور مطلق و برای تمام امور، وکالت داده شود بدیهی است که با تسلیم اصل چنین وکالتنامه‌ای، وکیل برای پرونده‌های بعدی در مدت قرارداد با مشکل مواجه خواهد شد مگر این که از وی کپی وکالتنامه را بپذیریم. پس این تصویب‌نامه نیز دلیل بر اثبات عدم لزوم تسلیم و بلکه دلیل بر عدم امکان تسلیم اصل وکالتنامه است.

هم چنین هیئت عمومی دیوان عدالت اداری در رأی شماره ۴۰۶-۸۷/۵/۱۱ درباره‌ی وکالتنامه‌ی وکیل دادگستری نزد مراجع غیر قضایی گفته است: «اصولاً اعتبار وکالتنامه‌های وکلای دادگستری در مراجع قضایی، نافی اعتبار آنها در مراجع غیر قضایی در حدود اختیارات قانونی مصرح در وکالتنامه آنان در اجرای احکام قطعی مراجع قضایی نیست. . بنا بر این، عموم و اطلاق ردیف ۲۳ از مجموعه بخشنامه‌های سازمان ثبت اسناد و املاک کشور که مقرر داشته با توجه به قوانین و مقررات موضوعه، مجوزی برای تنظیم اسناد در دفاتر اسناد رسمی به اسناد وکالتنامه‌هایی که توسط وکلای دادگستری تنظیم می‌شود، به نظر نمی‌رسد به لحاظ این که مفهوم الزام وکیل دادگستری به تنظیم سند رسمی در دفاتر اسناد رسمی در مورد ثبت واقعه ازدواج و طلاق در اجرای احکام مراجع قضایی، علی‌رغم تصریح اختیارات مذکور در وکالتنامه آنان است، خلاف قانون تشخیص داده . . . ابطال می‌گردد.» (روزنامه رسمی ویژه قوانین و مقررات، شماره ۱۸۷۷۵-۱۳۸۸/۵/۲۶، صفحه ۱۲)

وقتی وکیل، فی‌المثل، برای اقامه دعوی طلاق و نهایتاً اجرای صیغه طلاق و ثبت آن، در یک وکالتنامه از موکل وکالت می‌گیرد بدیهی است که امکان تسلیم این وکالتنامه به دادگاه نیست. چون که اگر اصل وکالتنامه را به دادگاه بدهد در هنگام اجرای صیغه طلاق و ثبت آن در محضر نیز ارائه اصل وکالتنامه، لازم می‌آید. پس این رأی دیوان عدالت اداری هم، موید عدم لزوم تسلیم اصل وکالتنامه به دادگاه است.

۴- در نظریه‌ی «لزوم تسلیم اصل وکالتنامه» گفته شده که اگر وکالت به صورت کلی نوشته شود در هنگام اقدام به هر یک از موارد وکالت، حق الوکاله وکیل معلوم نیست و این سبب بطلان قرارداد وکالت است؛ پس باید وکالت به صورت انحصاری و خاص تنظیم شود و حق الوکاله آن نیز معلوم و درج گردد. در این صورت، لزوم تسلیم اصل وکالتنامه هم ثابت میشود! چون در پرونده دیگری قابل استفاده نیست.

در پاسخ به گفته بالا باید توجه را معطوف داشت به ماده ۶۷۶ قانون مدنی که می‌گوید اگر نسبت به حق الوکاله یا مقدار آن، قرارداد نباشد تابع عرف و عادت است. اگر عادت مسلمی نباشد وکیل، مستحق اجرت-

المثل است. پس عدم تعیین حق الوکاله از موجبات بطلان عقد وکالت نمی‌باشد. در ماده ۶۵۹ نیز گفته شده که وکالت ممکن است مجانی باشد یا با اجرت و لذا حق الوکاله در عقد وکالت نمی‌تواند از ارکان عقد باشد. کما این که حتی ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم نیز می‌گوید: «... در هر حال مبلغ تمبر حسب مورد نباید کمتر از میزان مقرر در زیر باشد: ...». این جمله، گویای چند مطلب است: اولاً عدم درج حق الوکاله در وکالتنامه، مواجه با منع قانونی نیست. ثانیاً عبارت «حسب مورد» نیز دلالت دارد بر این که وکالتنامه می‌تواند کلی باشد ولی «مورد به مورد» تمبر مالیاتی آن باید ابطال گردد. ثالثاً درج حق الوکاله، کمتر از تعرفه مردود است. پس اگر وکیلی به کمتر از تعرفه هم با موکل قرارداد منعقد کند قانون مالیات‌های مستقیم آن را نمی‌پذیرد و وکیل را وادار می‌کند درآمد مطابق تعرفه را لحاظ و برای این درآمد، مالیات بدهد؛ یعنی، اجرت وکیل به کمتر از تعرفه برای تعیین مالیات اثر ندارد. آیا در این خصوص باید بگوییم که وکالت وکیل باطل است یا این که مطابق تعرفه (که نوعی عادت مسلم است) مستحق حق الوکاله است؟ بدیهی است که وکالت به قوت خود باقی است و همین امر نشان می‌دهد که حق الوکاله از ارکان عقد وکالت نیست.

قانونگذار که در تبصره ۱ از ماده ۱۰۳ گفته است: «در هر مورد که طبق مفاد این ماده عمل نشود وکالت وکیل با رعایت مقررات قانون آیین دادرسی مدنی... قابل قبول نخواهد بود» منظورش مفاد مربوط به ابطال تمبر روی وکالتنامه است و نه چیزی دیگر؛ تکلیف به درج رقم حق الوکاله بر روی وکالتنامه، ضمانت اجرا ندارد؛ به عبارتی اگر حق الوکاله در روی وکالتنامه درج نشده باشد دادگاه نمی‌تواند به استناد تبصره ۱ ماده ۱۰۳ وکیل را مکلف به درج رقم حق الوکاله نماید و در صورتی که وکیل از این کار خودداری کند وکالتنامه وی را نپذیرد.

وکیل از مقررات قانون آیین دادرسی تبعیت میکند نه از قانون مالیات‌های مستقیم که فقط راجع به مالیات است؛ تکلیف وکیل باید مستند قانونی داشته باشد؛ یعنی، ضمانت اجرا برای عدم انجام تکلیف، پیش بینی شده باشد. برای همین وقتی که در تبصره ۱ از ماده ۱۰۳ می‌گوید وکالت وکیل قابل قبول نخواهد بود در ادامه می‌گوید مگر در مورد وکالتنامه‌های مرجوعه از طرف وزارتخانه‌ها و... که محتاج به ابطال تمبر روی وکالتنامه نمی‌باشند. پس معلوم می‌شود که حکمت وضع ماده ۱۰۳ احراز میزان تمبر مالیات بر درآمد، بوده است و برای تشخیص درآمد و وصول مالیات نیز آیین نامهی تعرفه حق الوکاله، راهگشا است. اگر در صدر ماده ۱۰۳ گفته شده که وکلا مکلفند رقم حق الوکاله را درج نمایند صرفاً از جهت احتساب مالیات و ابطال تمبر است و از آن جا که در ادامه گفته است «در هر حال مبلغ تمبر حسب مورد نباید کمتر از میزان مقرر در زیر باشد» لذا به فرض هم که وکیلی رقم حق الوکاله را درج ننماید یا نوشته باشد «مطابق تعرفه» و برابر تعرفه هم تمبر مالیاتی

را الصاق و ابطال کند مانعی نخواهد بود.

۵- در ماده ۱۹ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۳ آمده است «میزان حق الوکاله در صورتی که قبلاً بین طرفین توافق نشده باشد طبق تعرفه است.» در ماده ۲۴ این لایحه آمده است که لایحه قانونی استقلال کانون وکلا مصوب ۱۳۳۱ و آن قسمت از قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ و سایر قوانین و مقررات راجع به وکالت که با مواد این قانون مغایرت داشته باشد نسخ می‌شود. بنابراین، مقررات ماده ۳۲ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ از حیث تنظیم قرارداد حق الوکاله اولاً- در زمان خود، ضمانت اجرا نداشته و قید نشده که اگر وکیلی قرارداد حق الوکاله تنظیم و تسلیم نکرد، دادگاه بتواند وکالت وی را نپذیرد. ثانیاً- با وجود ماده ۱۹ لایحه استقلال کانون وکلا مصوب ۱۳۳۳ (که گفته شده میزان حق الوکاله در صورتی که قبلاً بین طرفین توافق نشده باشد طبق تعرفه است) اگر قبلاً تکلیفی بدون ضمانت اجرا وجود داشته است از سال ۱۳۳۳ دیگر همان تکلیف نیز برداشته شده و قانونگذار با این گفته (در صورتی که حق الوکاله بین طرفین توافق نشده باشد طبق تعرفه است) فی الواقع، فرض عدم تنظیم قرارداد و عدم توافق در باره حق الوکاله را نیز پذیرفته و با این پیش فرض، تکلیف به تنظیم قرارداد همراه با وکالتنامه را از دوش وکلا برداشته است. دادگاه‌ها نمی‌توانند به استناد ماده ۳۲ قانون وکالت، وکیل را ملزم به تسلیم قرارداد حق الوکاله نمایند.

از آن جا که وکیل دادگستری بر حسب حساسیت کار، محرم اسرار مردم است، مردم به هر شخصی وکالت نمی‌دهند. بلکه با پرس و جو از دیگران و آشنایان بر آن می‌شوند که وکیل آشنا و شناخته شده‌های را برای کار خود برگزینند و همین امر نیز سبب می‌شود که بیشتر مراجعین به وکلای از دوستان و آشنایان و حتی بستگان وی باشند که در بادی امر اصلاً بحث حق الوکاله به میان نمی‌آید و گاه پیش می‌آید که وکیل بدون این که حق الوکاله‌ای حتی کمتر از تعرفه هم گرفته باشد کاری را بپذیرد و مالیات آن را هم از جیب خود بپردازد. برای بنده و بسیاری از همکاران، وکالت از دوستان و بستگان پیش آمده که به لحاظ خویشاوندی و یا حتی رودربایستی و مانند آن اصلاً صحبت حق الوکاله به میان نیامده است و تمبر مالیاتی آن را هم خود پرداخته‌ایم.

قانونگذار تکلیف تنظیم قرارداد و توافق بر سر حق الوکاله را از دوش وکلا در لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۳ به شرحی که در ماده ۱۹ آن لایحه آمده است برداشته و در نظامات مربوط به وکلا نیز عدم تنظیم قرارداد حق الوکاله، تخلف محسوب نشده است و همین امر نیز یکی دیگر از دلایلی است که عدم لزوم تنظیم قرارداد حق الوکاله را اثبات می‌نماید.

شایسته ی یادآوری است که ماده ۶۳ قانون وکالت ۱۳۱۵ فقط ناظر به وکالتنامه است و شامل قرارداد حق الوکاله نمی‌گردد. هم چنین اگر قبلاً

برابر ذیل ماده ۷۸ نظامنامه ی قانون وکالت، تنظیم قرارداد حق الوکاله بر طبق اوراقی سوای آن چه به موجب قانون وکالت و نظامنامه آن مقرر شده بود ممنوع بوده است با وضع ماده ۱۹ در لایحه استقلال کانون وکلا، اساساً تکلیف به تنظیم قرارداد حق الوکاله از دوش وکلا برداشته شده است و ماده ۱۹ مذکور ماده ۳۲ قانون وکالت را نسخ کرده و به تبع آن نیز نظامنامه قانون وکالت در قسمت‌های مغایر(ذیل ماده ۷۸ راجع به تنظیم قرارداد حق الوکاله) ملغی شده است.

۶- با توجه به متن ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم که گفته است وکلا مکلفند رقم حق الوکاله را در وکالت‌نامه‌های خود قید نمایند، می‌شود فهمید که فرم وکالت‌نامه می‌تواند قرارداد حق الوکاله هم باشد. قانون مالیات‌های مستقیم مصوب سال ۱۳۶۶ مجلس شورای اسلامی (با اصلاحات سال ۱۳۸۰) که آخرین اراده قانونگذار است وکالت‌نامه را به عنوان قرارداد حق الوکاله نیز پذیرفته است و از همین رو است که کانون‌های وکلای دادگستری فرم‌های چاپی وکالت‌نامه را با نام «وکالت‌نامه و قرارداد» در اختیار وکلا می‌گذارند و بر روی این فرم‌ها نیز قسمتی مخصوص به توافق وکیل با موکل درباره میزان حق الوکاله، پیش بینی شده است و لذا هیچ الزام قانونی مبنی بر این که وکیل مکلف به تنظیم و تسلیم قرارداد جداگانه ای علاوه بر وکالت‌نامه باشد وجود ندارد. ماده ۳۲ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ نیز با وجود ماده ۱۹ لایحه استقلال کانون وکلا مصوب ۱۳۳۳ از اثر افتاده و تا جایی که مغایرت دارد منسوخ است و اگر وکیلی رقم حق الوکاله را در روی وکالت‌نامه قید نماید این رقم برای دادگاه و اداره دارایی در مواردی که برابر تعرفه باشد از حیث وصول مالیات معتبر خواهد بود. اصل صحت نیز مؤید این نظریه است.

تنها ایرادی که از حیث حق الوکاله در مورد وکالت‌نامه‌های عام ممکن است از ناحیه دادگاه یا اداره دارایی مطرح شود فقط این خواهد بود که وقتی وکالت کلی باشد وکیل از پیش نمی‌داند که چه دعاوی‌ای را اقامه خواهد کرد و بهای خواسته آنها و نوع دعاوی نیز معلوم نیست که بتواند رقم حق الوکاله خود را محاسبه کند. پس در وکالت‌نامه‌های کلی و عام، باید قرارداد جداگانه هم با موکل حسب مورد تنظیم و به دادگاه به همراه وکالت‌نامه‌ی کلی داده شود!

در پاسخ گفته می‌شود که ماده ۱۰۳ گفته است که در هر حال مبلغ تبر حسب مورد نباید کمتر از میزان مقرر (در تعرفه) باشد. آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله نیز رقم حق الوکاله را در مجموع، مشخص و تعیین کرده است و حتی اگر قراردادی تنظیم شود باز، مطمئناً تعرفه ملاک است و حرف اول و آخر را در رابطه میان وکیل با دادگاه و اداره دارایی و بحث مالیات (در مقام تعارض و حق اختلاف)، فقط آیین نامه تعرفه است که مشخص می‌کند.

نظریه مشورتی ۷/۹۵۱۸-۶/۱۱/۱۳۸۲ می‌گوید از لحاظ تشخیص مالیات

و سهم تعاون طبق ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب سال ۱۳۶۶ با اصلاحات سال ۱۳۸۰، ملاک تعرفه قانونی است نه آن چه در قرارداد قید شده است. مبنای تعیین حق الوکاله همان بهای خواسته مذکور در دادخواست است. (مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی چاپ قوه قضائیه، زمستان ۱۳۸۶، پاورقی صفحه ۲۰۱۷)

پس حتی اگر وکلا، قرارداد حق الوکاله هم بر حسب مورد با موکل تنظیم نمایند باز از آن جا که ملاک تعیین حق الوکاله، بهای خواسته‌ی مذکور در دادخواست است و بهای دادخواست نیز می‌تواند طبق دستور دادگاه یا بر اثر اعتراض خواننده، متغیر باشد و کاهش یا افزایش یابد پس عملاً قرارداد حق الوکاله‌ای که وکیل ملزم به نوشتن آن باشد دستخوش تغییر خواهد بود و لازم الاتباع نمی‌باشد. لذا چگونه می‌توانیم وکیل را مکلف به کاری کنیم که آن کار لازم الاتباع نمی‌باشد. خصوصاً که برخی از دعاوی با صدور قرار مختومه می‌گردد که در این صورت باز حق الوکاله ی وکیل برابر ماده ۶ آیین‌نامه‌ی تعرفه‌ی حق الوکاله مصوب ۱۳۸۵/۴/۲۷ رئیس قوه قضائیه، تعدیل و کاهش خواهد یافت.

در وکالت‌نامه‌هایی که به صورت کلی و عام نوشته و امضا می‌شود مبلغ حق الوکاله در دعاوی مالی را می‌توان طبق ماده ۳ و ۴ و ۵ تعرفه قید نمود و برای دعاوی غیر مالی مانند دعاوی خانوادگی و امور حسبی به استناد ماده ۸ همان آیین‌نامه، مبلغ مشخصی بین ۳۰۰ هزار تا ۴ میلیون ریال را قید کرد و حق الوکاله سایر دعاوی غیر مالی و کیفری را برای هر مرحله مبلغ مثلاً دو میلیون ریال تعیین نمود. بدین گونه می‌توان ایرادی که به وکالت‌نامه‌های کلی گرفته می‌شود رفع نمود و پاسخ داد؛ یعنی، وکیل در وکالت‌نامه‌ای که به صورت کلی تنظیم کرده است می‌تواند در قسمت مربوط به حق الوکاله بنویسد: «حق الوکاله در دعاوی مالی برابر تعرفه و در دعاوی خانوادگی و امور حسبی مبلغ ۳ میلیون ریال (مثلاً) و در سایر دعاوی غیر مالی و کیفری برای هر مرحله از مراحل دادرسی مبلغ دو میلیون ریال توافق شده است».

این گونه تعیین حق الوکاله در وکالت‌نامه‌ها نه تنها با ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم، هم سو و مطابق است بلکه با ایراد دادگاه‌ها نیز مواجه نخواهد شد.

**۷- مطلب مهمی که باز باید در نظر داشت این هست که تنظیم وکالت‌نامه به صورت کلی در شرایط خاصی الزامی و اجتناب ناپذیر است. خصوصاً در مواقعی که به موکل دسترسی نمی‌باشد و دعوایی حادث شده باشد و نیاز به دفاع از طرف موکل باشد و یا از طرف موکل نیاز باشد که دعوایی اقامه شود. بدیهی است که در مواقع حساس و سر بزنگاه و در مواردی که موعد ابلاغ را دادگاه محاسبه می‌کند و خارج از موعد نمی‌توان اقدام نمود و حق موکل در شرف تضییع قرار می‌گیرد، لزوم تنظیم وکالت‌نامه به صورت کلی هر چه بیشتر ثابت و متحقق می‌گردد.**

در فرضی که در جلسه اول دادرسی حسب ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی، وکیل یکی از متداعیین جلب شخص ثالثی را لازم بداند باید جهات و دلائل خود را اظهار کرده ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را بنماید. اگر وکیل، وکالتنامه خود را برای فقط دعوای اصلی تنظیم کرده باشد و موکل هم در جلسه ی اول دادرسی به اعتبار این که وکیل دارد شخصاً در جلسه شرکت ننماید، تکلیف اظهار به جلب شخص ثالث تا پایان جلسه ی اول دادرسی و نیز تکلیف به تقدیم دادخواست ظرف ۳ روز پس از جلسه را چگونه باید انجام داد؟ پس معلوم است که وکیل باید بتواند وکالتنامه خود را به صورت کلی هم تنظیم نماید و هرگاه وکالتنامه کلی تنظیم شد بدیهی است که نمی‌توان وکیل را وادار کرد اصل آن وکالتنامه را هم به دادگاه بدهد. زیرا در دعوای جلب ثالث و غیر آن هم نظریه ی «لزوم تسلیم اصل وکالتنامه» را باز پیش رو خواهیم داشت و این یک تکلیف ما لایطاق است و بلکه یک تکلیف خلاف قانون.

وقتی مادتهای ۳۵ و ۳۶ از قانون آیین دادرسی مدنی در باب حدود اختیارات وکیل، تکلیف نموده است که وی وکالت در جلب شخص ثالث، وکالت در ورود شخص ثالث، دفاع از دعوای ورود ثالث، وکالت در دعوای متقابل، وکالت در ادعای اعسار، حق درخواست صدور برگ اجرایی و مانند آنها را در وکالتنامه تصریح نماید و هر کدام از این اختیارات را اگر وکیل در وکالتنامه خود نیآورده باشد حق اقدام ندارد پس الزاماً وکالتنامه از جهاتی باید کلی باشد و نمی‌توان حدود اختیارات و موضوع دعوی را محدود و منحصر کرد و برای هر پرونده و هر دعوایی یک وکالتنامه به خصوص نوشت و تسلیم نمود.

در ذیل قسمت اولاً از نظریه شماره ۷/۶۲۰۱ گفته شده: «وکیل لازم نیست برای هر دعوی، مستقلاً وکالتنامه تنظیم و تقدیم کند و در این قبیل موارد پیوست کردن رونوشت، گراور یا فتوکپی مصدق وکالتنامه برای احراز سمت وکالت وکیل کافی است.»

اساساً مقررات ماده ۳۵ و ۳۶ قانون آ.د.م.، خود جواز مصرّح در تنظیم وکالتنامه به صورت کلی است. چون طبع مقررات و آیین دادرسی مدنی، اقتضاء دارد که گهگاه وکالتنامه‌ی وکیل به صورت کلی تنظیم شود تا روند دادرسی مختل نشود و حقوقی که برای متداعیین در مواعید قانونی پیش بینی شده است محفوظ ماند و وکیل بتواند در هنگام مقتضی از اختیارات خود برای طرح دعوای جلب شخص ثالث یا دعوای متقابل و امثال آن بهره بگیرد.

فرض کنیم که دعوایی را از سوی موکل اقامه کرده‌ایم و در جلسه ی اول، خواننده مبادرت به تقدیم دادخواست متقابل می‌نماید. اگر در وکالتنامه، حق دفاع در مقابل دعوای متقابل پیش بینی نشده باشد جلسه دادگاه حسب ماده ۱۴۳ از قانون آ.د.م. تجدید خواهد شد و برای چند ماه دیگر، رسیدگی به دعوای اصلی هم به تأخیر خواهد افتاد. در همین فرض اگر

موکل در خارج از کشور به سر برد و مقیم ایران نباشد، لازم می‌آید که وکالت‌نامه‌ی دیگری با صرف زمان و مشکلاتی که خواهد داشت تنظیم شود و باز، این نیز، آخر کار نخواهد بود. چه بسا پرونده و دعوای دیگری از سوی شخص ثالث، اقامه شود که اگر قایل به عدم امکان تنظیم وکالت‌نامه به صورت کلی باشیم، باید وکالت‌نامه سوم را از موکل با آن مشکلاتی که به علت عدم دسترسی به وی وجود دارد بگیریم.

شایسته یادآوری است که بین موضوع دعوی و اختیارات وکیل یک پیوستگی و ارتباط همیشگی وجود دارد و هنگامی که حدود اختیارات وکیل گسترده می‌شود فی‌الواقع، موضوع وکالت که حق طرح و پاسخگویی دعوای متقابل، شخص ثالث، ورود ثالث و اعتراض ثالث و غیر آنها است نیز متعدد می‌شود. ممکن است گفته شود که همه دعوای ممکن است راجع به یک موضوع باشد. در پاسخ گفته می‌شود که به هر حال هر دعوی را باید در یک پرونده‌ی جداگانه با کلاسه‌ی مجزا مطرح کرد و هر کدام نیز حق‌الوکاله‌ی متناسب با خود را در پی خواهد داشت و نیاز به تسلیم وکالت‌نامه خواهد بود و چنان چه از تنظیم وکالت‌نامه به صورت کلی منع شویم موکل، لاجرم حقوقی را که باید در مواعد قانونی به دست آورد و استفاده نماید (در صورت عدم دسترسی به وی) از دست خواهد داد.

از سوی دیگر وقتی مجبور به تسلیم اصل وکالت‌نامه باشیم، در پرونده‌های دیگر، تسلیم اصل وکالت‌نامه‌ای که با آن اختیار جلب شخص ثالث یا اعتراض ثالث و غیره را داریم، غیر ممکن می‌شود. پس یا باید بگوییم که ارائه کپی وکالت‌نامه نیز کفایت می‌کند و عمل قانون‌گذار در مادتين ۳۵ و ۳۶ لغو نبوده است و یا اینکه در مقابل نص قانون که همین مواد ۳۵ و ۳۶ و ۵۹ و مقررات ماده ۱۳۵ و دیگر مواد قانون آیین دادرسی مدنی است بخواهیم اجتهاد کنیم، فقها و حقوقدانان اجتهاد در مقابل نص را باطل می‌دانند. ترجیح بلامرّج است که در یک پرونده اصل وکالت‌نامه را بگذاریم و در دیگری کپی آن را.

#### نتیجه :

به طور کلی باید دانست هر جا که لازم باشد اصل یک سند به دادگاه تسلیم شود قانونگذار تصریح نموده است؛ هر جا قانونگذار سکوت کرده است تسلیم اصل یا فتوکپی به اختیار خود اصحاب دعوای است؛ سکوت در مقام بیان، بیان است؛ یعنی، اگر لازم بود که اصل سند به دادگاه تسلیم شود قانونگذار سکوت نمیکرد؛ در برخی جاها قانونگذار تصریح به تسلیم رونوشت یا فتوکپی کرده است و الزام به تسلیم اصل سند در این گونه موارد (ماده ۵۹ قانون آ.د.م.) مجوز ندارد؛ در مبحث اسناد از قانون آ.د.م. (مواد ۲۰۶ تا ۲۲۸) هر جا ابراز اصل سند، لازم بوده است قانون تکلیف کرده است؛ از توجه به مقررات ماده ۹۶ آن قانون نیز فهمیده می‌شود که تسلیم اصل سند به دادگاه لازم نیست.

این که گفته شود بعضی از مدارک پرونده، مختص دادگاه است و باید

اصل آن در دادگاه باشد و جایز نیست که کپی یا رونوشت تسلیم گردد و نتیجه گرفته شود که وکالتنامه هم جزء مدارک مختص دادگاه است گفته‌ای است که در بیشتر مواقع نمی‌تواند صادق باشد و اکثراً مقید می‌گردد به این که نوع دعوی و حدود اختیارات وکیل و برنامه دفاع خوانده (طرف دعوی) چه گونه باشد. «إذا جاء الإحتمال بطل الاستدلال» (لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، خرداد ۱۳۶۳، صفحه ۷۷۴) همین که حتی یک مورد پیش بیاید که نتوان اصل وکالتنامه را تسلیم دادگاه کرد نادرستی نظریه ی «لزوم تسلیم اصل وکالتنامه» ثابت می‌شود. کم پیش می‌آید که وکالت وکیل، منحصر به یک پرونده و مختص یک دعوی باشد و در نتیجه، برای تسلیم اصل وکالتنامه مشکلی در پی نباشد.

این که وکالتنامه وکیل با برگه استعلام مالکیت ثبتی راجع به ملک مورد دعوی یکسان تلقی و گفته شود که اصل هر دو مدرک باید در پرونده دادگاه پیوست گردد قیاس نادرستی است. چون برگه استعلام ثبتی فقط راجع به همان ملک موضوع دعوی است و ضمناً خود دادگاه نیز این پاسخ را از اداره ثبت خواسته است و متعلق به دادگاه است؛ بدیهی است که اصل برگه استعلام مالکیت ثبتی باید در پرونده دادگاه، حفظ و بایگانی گردد. چون خود دادگاه این سند را تحصیل نموده است. ولی وکالتنامه به اقتضای موضوع وکالت و حدود اختیاراتی که در آن درج شده است می‌تواند اختصاص به یک پرونده داشته یا نداشته باشد.